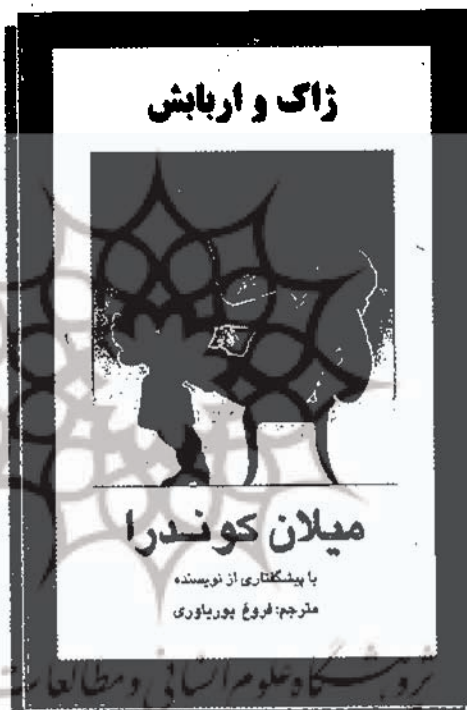


# کوندرا نه، مترجمش

● یوریک کریم مسیحی  
طراح گرافیک و منتقد

■ ژاک و ارباش (با پیشگفتاری از نویسنده)  
■ نویسنده: میلان کوندرا  
■ مترجم: فروغ پوری‌یاوری  
■ ناشر: انتشارات روشنگران و مطالعات زنان  
■ چاپ اول: ۱۳۷۷  
■ ۱۰۷ صفحه؛ ۴۰۰۰ ریال



فیلمنامه‌نویسی است. برای مثال روبر برسون، که ادبیات را بسیار خوب می‌شناخت و تقریباً همه‌ی آثار او بر پایه‌ی آثار ادبی ساخته شده است، برای نوشتن گفت‌وگوهای فیلم «زنان جنگل بولونی» (که بر پایه‌ی داستان «ژاک جبرگرا» اثر دیدرو - یعنی منبع اقتباس همین «ژاک و ارباش» کوندرا - ساخته شده است.) ژان کوکوی شاعر را به یاری خواست. سنت گفت‌وگو نویسی برای فیلم توسط کسی غیر از فیلمنامه‌نویس، در غرب - به ویژه در فرانسه - سنتی دیرینه است. آیا آن‌ها نقش و تاثیر گفت‌وگو را نیک‌تر از ما دریافته‌اند یا آن‌ها گفت‌وگو در تاریخ و فرهنگ مکتوب و شفاهی آن‌ها جایگاه ارزشمندی دارد، یا هر دو؟

در مورد ترجمه‌ی فروغ پوری‌یاوری حقیقت این است که یک ویراستار کار کشته و با تجربه‌ی نمایشنامه‌نویسی باید حسابی عرق بریزد تا بتواند از ترجمه‌ی ایشان اثری به دست دهد که قابل خواندن - و مهم‌تر از آن قابل درک کردن و شاید لذت بردن - باشد.

پس از ورود به متن نمایشنامه و پس از خواندن

خانم پوری‌یاوری شش کتاب از کوندرا ترجمه کرده و در میان مترجمان آثار او رکورددار است. ایشان به خاطر علاقه‌ای که به آثار کوندرا دارند به سراغ یک اثر غیرداستانی او نیز رفته‌اند؛ اثری تقریباً سراسر گفت‌وگو که ترجمه‌ی آن به زعم بسیاری - به اشتباه - ساده‌تر از ترجمه‌ی متن داستانی است.

نمایشنامه‌نویسان سه گونه‌ی اصلی عملکرد برای گفت‌وگو می‌شناسند: گفت‌وگوی مستقیم و سراسر است که منظور گوینده‌را آشکار می‌سازد؛ گفت‌وگوی دوپهلوی و غیرشفاف که منظور گوینده را پنهان می‌دارد؛ و ترکیبی از این دو (در این تقسیم‌بندی، از نقیضه نویسی و گفت‌وگوهای که کم‌ترین ارتباط را میان شان می‌توان یافت صرف نظر شده است). گفت‌وگو نویسی مرحله‌ی بسیار دشواری در کار نمایشنامه‌نویسی - و

در آغاز بر آن بودم که نگاهم بر «ژاک و ارباش» کوندرا باشد؛ اما خیلی زود دریافتم که کار چندانی با آن ندارم؛ چرا که با «ژاک و ارباش» خانم فروغ پوری‌یاوری روبه‌رو بودم. در پرداختن به «ژاک و ارباش» مترجم می‌خواستیم از طرح روی جلد شروع کنیم - که نمی‌دانم طرح جلد نسخه‌ی اصلی ست یا نه - که طرح تمثیلی آن یک نوکر و یک ارباب را نشان می‌دهد، اما چنین رابطه‌ای - کندن کفش ارباب به دست نوکر - میان ژاک و ارباش نیست؛ و این که‌ای کاش بر جلد، کلمه‌ای نمایشنامه می‌آمد تا خواننده‌ی کوندرا - که او را به عنوان داستان نویسی و رمان نویسی می‌شناسد - می‌دانست که اثر نمایشنامه‌است؛ و این که صفحات ۲۱ و ۲۲ (توضیح راجع به متن نمایشنامه) باید پیش از صفحه‌ی ۲۰ (نام شخصیت‌های نمایشنامه) بیاید؛ چرا که توضیح جزو متن نیست؛ و این که پرده‌ی اول صحنه‌ی یکم باید یکدست باشد (پرده‌ی اول، صحنه‌ی اول؛ یا پرده‌ی یکم، صحنه‌ی یکم)؛ و این که... اما دریافتم که باید از این‌ها گذر کرد و به متن رسید؛ که جان کلام آن جاست.

مارکی: دوست شان نداشتید؟ شایان ستایش‌ترین کوتوله‌ی دنیا را دوست نداشتید؟ (صفحه‌ی ۶۳ - ستوده‌ترین کوتوله‌ی دنیا یا شایسته‌ترین کوتوله‌ی دنیا) مهمانخانه‌دار: آه دعوت شان می‌کنم. اما بیهوده (صفحه‌ی ۶۷ - دعوت کردن بیهوده نیست؛ اما برای نقشه‌ای که دارند بی‌فایده یا بی‌نتیجه است.) جمله‌هایی از این دست را در سرتاسر کتاب، تا پایان آن بسیار می‌توان دید؛ اما ادامه‌ی نقل آن‌ها را بی‌فایده می‌دانم.

«ژاک و اربابش» عملاً امکان اجرا ندارد، دست کم فعلاً؛ اما اگر روزی قرار بر اجرای آن باشد، حتی یک جمله از آن چه چاپ شده است قابل استفاده نخواهد بود؛ تمام آن باید به فارسی نوشته شود؛ طوری که یک فارسی زبان بتواند آن را بگوید؛ یا دست کم بتواند بخواند.

«ژاک جبرگرا»ی دیدرو بر جبرگرا بودن ژاک و جبری بودن حوادث و پیش آمدها تأکید دارد و این تأکید به اثر کوندرا نیز راه یافته است؛ اما آن در ترجمه کجاست؟ آیا جبرگرایی ژاک به گفتن همه چیز آن بالا بالاها نوشته شده... منحصر است؟ ژاک در طول نمایشنامه چند بار همه چیز آن بالا بالاها... رابه مناسبتهای مختلف بر زبان می‌آورد، اما در روح اثر، که مترجم باید آن را حفظ می‌کرد، چنین جبری دیده نمی‌شود. آیا سلسله‌ی حوادث یک شکل، اما چند رنگ، مثلث عشق در ارباب و سن - اوئن و آگات، مادام دولاپومیری و مارکی و روسپی، ژاک و بیگر و ژوستین تنها جبری ست که بر زندگی این سه گروه نازل شده است؟

«ژاک و اربابش» را کوندرا بر پایه‌ی «ژاک جبرگرا» اثر ارزشمند دیدرو نوشته است که آن نیز بالهام از تریسترام شانندی اثر بزرگ و مهم لارنس استرن، و یک قصه‌ی کهن فرانسوی، نوشته شده است. اجرای نمایشنامه‌ی «ژاک و اربابش» جایزه برده است (که این نمی‌تواند معیاری برای ارزشمند بودن آن باشد.) و اجراهای بسیاری در چندین کشور داشته است (این نیز معیار قابل اعتمادی برای کیفیت اثر نمی‌تواند باشد.) اما خود کوندرا چه؟ او نویسنده‌ی بزرگی ست که آثار بسیار ارزشمندی از او به فارسی درآمده و آثار ارزشمند دیگری نیز دارد که به فارسی ترجمه نشده است. آیا «ژاک و اربابش» اثر ارزشمندی ست؟ گاه وقتی یک نویسنده‌ی غیر نمایشنامه نویس به نمایشنامه نویسی روی می‌آورد، غیرنمایشنامه نویس بودن او تبدیل به امتیاز می‌شود؛ و باعث می‌شود تسلط او بر ابزار کار خود ناپلیدی او در نمایشنامه نویسی را جبران کند (نمونه‌ی متأخر آن در فارسی «ارکیدها در مهتاب» کارلوس فونتنس است.) آیا این توفیق شامل حال کوندرا نیز شده است؟ شاخص‌هایی که در اختیار داریم به ما می‌گوید «ژاک و اربابش» باید اثر ارزشمندی باشد، اما چرا در نظر من چنین نیست؟ آن «ژاک و اربابش» که من خواندم اثری بود خامدستانه، سرهم بندی شده و بی‌ارزش؛ و پس از خواندن آن بود که دریافتم یک ترجمه‌ی بد چه می‌تواند بر سر یک اثر ارزشمند بیاورد.



روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
تجارت

نیستید در بست مطیع او بشوید، و باید جید و جهدی بکنند... (صفحه‌ی ۳۰ - جد و جهد اصلاً در این جمله جا نمی‌افتد. اساساً بعید است کسی در گفت و گو بگوید جد و جهد.)

ارباب: من به عنوان ارباب حق دارم هر وقت که دلم بخواهد حرف نوکرم را قطع کنم. نوکرم حق ندارد وسط حرف اربابش بیورد. (صفحه‌ی ۳۶ - نوکرم باید نوکرم یا نوکرم هم باشد.)

ژاک: این جا مغازه‌ای ست که پدر خوانده‌ام، بیگرییر، چرخ‌های ساخت خودش را می‌فروشد. نردبان به اتاق زیرشیروانی می‌رود، و دوست من تختخواب بیگر جوان آن جاست. (صفحه‌ی ۳۲ - نردبان راه به اتاق زیرشیروانی دارد، و دوست من، تخت خواب بیگر جوان هم آن جاست.) بیگر پیر: از وقتی که گرفتار آن سگ ماده کوچولو شده... (صفحه‌ی ۳۳ - ترکیب ماده سگ است.)

بیگر پیر: شیرها کشیده شده، مگر نه؟ امیدوارم که ارزشش را داشته بوده باشد. (صفحه‌ی ۳۵ - این جمله را هیچ‌گونه نمی‌توان تغییر داد؛ تنها باید اصل جمله دیده شود تا بتوان برای آن کاری کرد.)

چند صفحه از آن، خواننده کم کم اعتمادش رابه مترجم از دست می‌دهد. او دیگر نمی‌داند چیزی که می‌خواند نوشته‌ی کوندراست یا نوشته‌ی مترجم.

این بی‌اعتمادی از نایکدستی - در ادبی و محاوره نویسی - و شلختگی گفت و گوها و آوردن کلمه‌های زاید شروع می‌شود و به نامفهوم بودن گفت و گوها می‌رسد: ارباب: ژاک، چرا زنه را نفرین می‌کنی؟ (صفحه ۲۴ - زنه محاوره است.)

ارباب: منظورت این است که عاشق بوده‌ای؟ این را پیشتر هرگز برایم نگفته بودی. (صفحه ۲۴ - پیشتر زاید است.)

ارباب: (رو به ژاک، با تغییر وقتی فکرتش را می‌کنم که این او بود که مرا با او آشنا کرد!) (صفحه‌ی ۲۸ - وقتی فکرتش را می‌کنم می‌بینم این او بود که مرا با آگات آشنا کرد!) ژاک: بر او، ارباب. (صفحه‌ی ۲۹ - بر او ترجمه نشده است.)

سن - اوئن: همچه کاری اشتباه است. (صفحه‌ی ۲۹ - همچه محاوره است.)

سن اوئن: آگات باید متوجه بشود که شما حاضر